

بررسی تجارب والدین درگیر در آموزش کودکان

هادی پورشافی^۱، ندا باقری مهبیاری^۲

۱. دانشیار برنامه ریزی درسی، گروه علوم تربیتی، دانشگاه بیرجند

۲. دانشجوی دکترای برنامه ریزی درسی، گروه علوم تربیتی، دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول)

چکیده

از جمله پدیده های آموزشی که امروزه در سطح جهان مورد بحث است، پدیده "درگیری والدین در آموزش کودکان" می باشد. پژوهش حاضر با هدف بررسی چگونگی و همچنین مسایل مرتبط با درگیری والدین در آموزش کودکان انجام گرفت. رویکرد این پژوهش کیفی و از نوع توصیفی-تحلیلی بود که در آن ۹ خانواده در شهر تبریز بر اساس نمونه گیری هدفمند و به صورت "روش گلوله برفی" انتخاب شدند. برای گردآوری اطلاعات از روش های مصاحبه ی نیمه ساختار یافته استفاده شد. روش تجزیه و تحلیل یافته ها، تحلیل محتوای متن مصاحبه و تحلیل و تفسیر اطلاعات بوده است. یافته های پژوهش حاکی از آن است که والدین درگیر در آموزش کودکان نقش های گوناگون مانند معلمان بی مزد، فراگیران پنهان، حامیان دلواپس، شرکاء نظام آموزشی و منقدان مبتدی را به خود می گیرند.

واژه های کلیدی: درگیری والدین، برنامه درسی، آموزش، تجارب والدین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

یکی از مسائلی که در حیطه مطالعات برنامه درسی بایستی مد نظر قرار گیرد، مسئله درگیری والدین در آموزش کودکان خویش می باشد. رابطه‌ی برنامه‌درسی (یا نهاد آموزشی) و خانواده همواره به عنوان یکی از مهیج‌ترین مباحث مورد توجه صاحب‌نظران برنامه درسی بوده است. به گونه‌ای که برخی از صاحب‌نظران بر لزوم رابطه بین این دو نهاد تاکید کرده اند. طرفداران ایدئولوژی فراگیر محور همواره سعی داشته اند تا زندگی مدرسه و خانه را با هم ادغام کنند. اسکایرو به نقل از بارت (۲۰۰۸) در توصیف مدرسه یکپارچه می نویسد، "کودکان مانند معلمان، ایده‌ها و چیزهای مورد علاقه‌شان را به خانه می‌برند تا در مورد آن فکر کنند، درست همانگونه که چیزها و ایده‌های مورد علاقه خود را از خانه به مدرسه می‌آورند. نتیجه‌ی آن یک روز یکپارچه تر می باشد." (اسکایرو^۱، ۲۰۰۸).

صاحب‌نظران سایر حوزه‌های نظری برنامه درسی در مورد این رابطه نظرات دیگری نیز ارائه داده اند. برایتر به نوعی تقسیم‌بندی وظایف میان مدرسه و خانواده قایل بوده و معتقد است که پرورش مهارت‌های فکری بایستی در کانون توجه نظام آموزشی قرار گرفته و تاثیرگذاری در رشد شخصی دانش‌آموزان باید به والدین سپرده شود (میلر^۲، به نقل از مهر محمدی ۱۳۸۶). اما خارج از حیطه نظریه پردازی در حوزه برنامه درسی، خانواده و در راس آن والدین در هر جامعه و در هر مکانی همواره نگران وضعیت آموزش کودکان خود بوده و توجه ویژه‌ای را بر چگونگی و بهبود وضعیت این امر معطوف داشته‌اند. با این وجود، چگونگی و نوع اعمال این توجه، بسته به نوع فلسفه مسلط بر برنامه درسی جامعه، می‌تواند متفاوت باشد. اگر نوع برنامه درسی به گونه‌ای باشد که کودکان اکثر مطالب درسی خود را در مدرسه و با کمک معلم بیاموزند، مسلماً والدین وقت کمتری را صرف آموزش مطالب برنامه درسی نموده و خانواده در زمان خارج از مدرسه بیشتر به کارکردهای مربوط به خود پرداخته و بیشتر به علایق دانش‌آموز و روابط خانوادگی توجه می‌شود. اما در نظام‌های آموزشی که مدرسه بنا به دلایل مختلف توان و زمان کافی برای آموزش کامل دانش‌آموزان ندارد، متأسفانه این وظیفه از مدرسه به خانواده منتقل می‌شود. بر این اساس، نوع و میزان درگیری والدین در هر جامعه‌ای نسبت به جامعه‌ی دیگر می‌تواند متفاوت باشد. مسئله‌ای که توجه نویسندگان این مقاله را به خود معطوف کرده است این است که :

چرا والدین بیش از حد متعارف در آموزش کودکان خود در خانه درگیر می‌شوند؟

دلایل آنها برای این امر چیست؟

این درگیری به چه شکلی است؟

و در نهایت که تجربیات والدین در درگیری با آموزش کودکان چگونه است؟

درگیری والدین در آموزش فرزندان چیست؟

تا قرن ۱۸ کودکان تنها ۱۳ درصد از زندگی خود را در مدرسه صرف می‌کردند. امروزه این زمان بسیار افزایش یافته و نقش والدین نیز در آموزش کودکان افزایش یافته است. دلایل بسیار موثقی برای این ادعا وجود دارد که نقش والدین در شکل دهی به موفقیت تحصیلی بچه‌ها حدود ۸۷ درصد می‌باشد. (والبرگ^۳، ۱۹۸۴)

ادبیات مربوط به درگیری والدین در آموزش کودکان روشن می‌سازد که درگیری والدین در یادگیری کودکان سودمند است. دمپ‌سی و سندلر^۴ (۲۰۰۲) معتقدند که بین درگیری والدین در آموزش با پیشرفت و سازگاری کودکان در مدرسه رابطه وجود دارد. آنها پس از مطالعه پژوهش‌های مختلف در این زمینه به نتایج متعددی دست یافتند. از جمله اینکه: میزان درگیری

^۱ Schiro

^۲ Miller

^۳ Walberg

^۴ Dempsey & sandller

والدین در آموزش بچه هایشان با بزرگ شدن کودکانشان کاهش می یابد. به اعتقاد اپستین^۵ (۱۹۹۵) والدینی که در آموزش کودکانشان درگیرند آنهایی هستند که مهارتهای والدینی خوبی را از خود نشان می دهند، با کارکنان مدرسه ارتباط دارند، وقت خود را به طور داوطلبانه در مدرسه صرف می کنند، به کودکان خود در خانه کمک می کنند، در تصمیم گیری های مرتبط با مدرسه نقش دارند و با انجمن های مدرسه مشارکت می کنند (هارا و بورک، ۱۹۹۸).

دپارتمان آموزش میشیگان^۶ با بررسی تحقیقات انجام شده در زمینه درگیری والدین در آموزش بچه ها، به شناسایی سه عامل در این زمینه می پردازد:

۱- اعتقاد والدین در مورد آنچه که برایشان ضروری است تا به نفع کودکانشان انجام دهند.

۲- درجه ای از اعتقاد والدین در این مورد که می توانند تاثیر مثبتی بر آموزش کودکانشان داشته باشند.

۳- این تصور والدین که بچه های آنها و مدرسه از آنها می خواهند تا درگیر شوند.

درگیری والدین در آموزش چیست؟

پاتریکاکو^۸ (۲۰۰۸) معتقدند که درگیری والدین در آموزش کودکان یک نیروی بسیار مهم و موثر در یادگیری و موفقیت کودکان در مدارس و زندگی می باشد. تحقیقات صورت گرفته در حیطه درگیری خانواده این واقعیت را تقویت می کند که کودکانی که خانواده هایشان درگیر هستند، شانس زیادی در توسعه سلامتی، آگاهی و مسئولیت پذیری دارند. موفقیت دانشگاهی از درگیری والدین در دوران کودکی تا نوجوانی و قبل از آن ناشی می شود. درگیری والدین در آموزش بچه ها نوعی پیشگویی قوی در موفقیت دانشگاهی حتی برای دانش آموزان دبیرستانی محسوب می شود. به اعتقاد وادن و مک متنوس، ۲۰۰۵ درگیری والدین در آموزش دارای سطوح گوناگونی بوده و متفاوت از سوالاتی است که والدین در مورد درس و مدرسه در خانه از کودکان خود می پرسند.

پاتریکاکو ۲۰۰۸، معتقد است که درگیری والدین به معنای مشارکت والدین در یافتن راههایی برای یادگیری دانش آموز است و شامل موارد زیر می باشد:

۱- والدین نقش بسیار مهمی را در پیشرفت یادگیری فرزندان خود دارند.

۲- والدین تشویق می شوند تا در فعالیتهای آموزشی مدرسه درگیر شوند.

۳- والدین شریک کامل در آموزش کودکان محسوب می شوند.

اما والدین در این مسیر خود با دشواری ها و موانعی روبرو می شوند. سه مانع اساسی که از درگیری والدین در آموزش جلوگیری می کنند عبارتند از: ۱- زمان و احتیاجات زندگی ۲- محدودیت در دانش مورد انتظار و راههایی که آنها می توانند به بچه هایشان در خانه کمک کنند ۳- عوامل گوناگون محیط مدرسه. با نگاهی کوتاه به مطالب مطرح شده درمی یابیم که اکثر تحقیقات صورت گرفته بر مزایای درگیری والدین در آموزش کودکان نظر داشته و بیشتر بر مقوله پیشرفت تحصیلی تاکید کرده اند. در این میان خانواده و والدین و تجربیات آنها از نظر دور مانده است. لذا پژوهش حاضر تمرکز خود را بر تجربیات خود والدین معطوف داشته و سعی در شناسایی نقش هایی دارد که آنها در طول درگیری در آموزش کودکان به خود می گیرند. لازم به ذکر است نویسندگان این پژوهش در طول جستجوی منابع مربوط به درگیری والدین موفق به یافتن منابع موثق علمی که به این زمینه پردازد، نشدند.

^۵ Epstein

^۶ Hara & burke

^۷ Michigan Department of education

^۸ Evanthia N. Patrikakou

روش تحقیق

رویکرد این پژوهش کیفی و از نوع توصیفی تحلیلی می باشد. برای جمع آوری اطلاعات از مصاحبه نیمه ساختار یافته استفاده شده است. جامعه پژوهش شامل همه خانواده های ساکن شهر تبریز هستند که در آموزش کودکان خود درگیر هستند. تعداد نمونه های تحقیق ۹ خانواده می باشند که از هر ۹ مورد مصاحبه به عمل آمده است. شرکت کنندگان تحقیق بر اساس نمونه گیری هدفمند و به صورت روش گلوله برفی انتخاب شدند. کودکان مشمول این رویکرد در سن دوره ی ابتدایی هستند. تعیین تعداد نمونه ها بر اساس اشباع اطلاعاتی محقق صورت گرفت؛ یعنی تعداد مصاحبه ها تا آنجا پیش رفت که اطلاعات محقق در زمینه ی پژوهش اشباع شد و بعد از آن اطلاعات دیگری بر آن افزوده نشد. در بحث سنجش اعتبار پژوهش، سوالات مصاحبه بعد از اینکه طراحی شد توسط ۴ تن از اساتید متخصص در حوزه مربوطه اصلاح و تایید گردید. برای ثبت مصاحبه ها، همه ی مکالمات انجام شده به صورت صوتی ضبط گردید. سپس مصاحبه های ضبط شده توسط خود پژوهشگر به دقت گوش داده شد و کلمه به کلمه نوشته شد. بعد از اینکه مصاحبه ضبط شده بصورت مکتوب درآمد برای تایید روایی مصاحبه ها از روش "چک اعضا" استفاده شد. بدین ترتیب که متن مکتوب مصاحبه دوباره برای شرکت کنندگان فرستاده شد تا صحت و سقم مطالب تایید و در صورت لزوم مطالب اصلاح گردد. پس از جمع آوری اطلاعات و سازماندهی آنها، از روش تحلیل محتوای مصاحبه برای تجزیه و تحلیل اطلاعات بدست آمده استفاده شد.

یافته های تحقیق

معلمان بی مزد: مسئله ای که در زمینه درگیری والدین در آموزش کودکان وجود دارد این است که با وجود تاثیر آن در پیشرفت تحصیلی کودکان، شاید نکات دیگری نیز به همراه داشته باشد. در شرایط کنونی والدین بخش عمده ای از آموزش کودکان را در خانه به دوش می کشند. در این شرایط والدین بمانند معلمان در محیط خانه فعالیت می کنند. شاید بهترین واژه برای این والدین معلمان بی مزد باشد. برای مثال یکی از والدین شرکت کننده در این تحقیق بیان می دارد: "با خودم می گویم چون بچه است بعضی چیزها را نمی فهمد و شاید درسهایش را دوست ندارد و من باید در یادگیری اش به او کمک کنم" (مصاحبه شماره ۱) از سوی دیگر این والدین آموزش کودکان را وظیفه خود می دانند. برای مثال یکی دیگر از مادران شرکت کننده در این تحقیق می گوید: "طبیعی است که یک مادر نگران آینده کودکش باشد پس تا زمانی که بزرگ می شود نسبت به او مسئولیت هایی داریم و باید کمکش کنیم" (مصاحبه شماره ۶). همچنین مادر دیگری گفته است "بالاخره بچه مان است و ما هم در قبال او وظایفی داریم نمی شود به حال خودشان رهاشان کنیم و انتظار داشته باشیم پیشرفت کنند. (مصاحبه شماره ۵) و آنها بیشتر وقت خود را صرف آموزش کودکان خود می نمایند. یکی دیگر از والدین می گوید "تمرین و تکرار باعث تداوم یادگیری می شود، بنابر این در خانه وقت زیادی صرف خواندن و مرور درس ها و رفع اشکال می شود" (مصاحبه شماره ۷) یا این ادعا که "چون می بینم با کمک من پیشرفت می کند مجبورم خودم وقت بیشتری برایش وقت بگذارم" و از سوی دیگر همچون معلمان در جهت و همگام با برنامه درسی رسمی حرکت می کنند: "کتابهایی که را که می خواند در خانه مان داریم خواهرش دو سال از او بزرگتر است و قبلا این ها را خوانده و مسائلشان را حل کرده است و من درسهای پینار را بر اساس همان کتابها یاد می دهم" (مصاحبه شماره ۶). یا این گفته که "وقتی از مدرسه می آید درسهایش را از اول دوباره یادش می دهم. بیشتر اوقات چیزی را در مدرسه یاد نمی گیرد پس سعی می کنم درسهایش را بخوانم و یادش بدهم" تنها تفاوت این والدین با معلمان در عدم دریافت دستمزد می باشد.

فراگیران پنهان: والدینی که در خانه به کودکان خود آموزش می دهند ناچارند برنامه درسی کودکان خود را مطالعه کرده و یاد بگیرند. در هیچ یک از اهداف برنامه درسی مدارس که برای کودکان تدوین و طراحی گردیده است به یادگیری والدین اشاره نشده است. این اهداف تنها یادگیری کودکان را مد نظر قرار می دهند اما جدا از این اهداف، یادگیری برنامه درسی در شرایط واقعی تنها به کودکان محدود نمی شود. چرا که والدین و برخی از اعضای بزرگسال خانواده به یادگیری برنامه درسی نایل می شوند از این جهت به نظر می رسد واژه "فراگیران پنهان" واژه مناسبی برای توصیف این فرایند شمرده شود. برای مثال یکی از

والدین می‌گویند " وقتی می‌خواهم درسی را به او یاد بدهم اول خودم آن را خوب می‌خوانم تا یاد بگیرم. اگر بلد نبودم کتابهای کمک آموزش گرفتم که یاد بگیرم، بعد از اینکه یاد گرفتم آموزشش می‌دهم. احساس می‌کنم خود شدم یک دانش آموز (با خنده)" (مصاحبه شماره ۱) همچنین مادر دیگر اظهار می‌دارد: " سعی می‌کنم درسهایش را بخوانم و یاد بگیرم و به او هم یاد بدهم اگر مطلبی را یاد نگرفتم از آن می‌گذرم تا از معلمش بپرسد یا زنگ می‌زنم به مادر همکلاسی‌هایش یا به یکی از فامیل تا کمک بخوادم." همچنین یکی از مادران در این رابطه می‌گوید " اگر درسی را یاد نگرفتم چندین راه دارم. یکی دوستان و والدین سایر دانش آموزان. از معلمش کمک می‌گیرم یا کتاب کمک آموزشی می‌خوانم یا اگر امکان داشت از اینترنت استفاده می‌کنم" (مصاحبه شماره ۷). یکی از والدین می‌گوید: " قبل از شروع کردن به آموزش پسرم درسهای تازه ای را که در کتاب خوانده‌اند را مطالعه می‌کنم و آماده می‌شوم تا مطالب مربوط به آن درس را درک کنم و بعد با پسرم شروع به مطالعه می‌کنیم." (مصاحبه شماره ۳)

حامیان دلواپس: انتخاب این واژه برای توصیف والدین به دلیل شرایط روانی است که والدین در توصیف تجربیات خود ذکر کرده‌اند. این والدین با وجود حمایت همه جانبه کودکان خود در یادگیری و آموزش برنامه درسی، این حمایت را به دلیل دلواپسی‌های خود نسبت به آینده کودکان خود اعلام کرده‌اند. در یک کلام "حمایت می‌کنم چون دلواپس آینده کودکم هستم". یکی از مادران شرکت کننده در تحقیق می‌گوید " چون به آینده بچه ام حساسم راضی می‌شوم تا به درسهایش رسیدگی کنم اگر می‌توانست کامل در مدرسه یاد بگیرد عالی بود اما نمی‌تواند. اگر در درسهایش موفق نشود شاید در آینده خودم را سرزنش کنم (مصاحبه شماره ۵). یا مادری اظهار داشته است " وقتی به آینده اش فکر می‌کنم نگران می‌شوم. دوست دارم آینده خوبی داشته باشد..... فکر می‌کنم وقتی سن ازدواج و شغلش برسد همه مدارک بالایی خواهند داشت و او نباید از بقیه عقب بماند" (مصاحبه شماره ۲)

شرکاء نظام آموزشی: بسیاری از والدین زمانی که از آنها پرسیده می‌شود آموزش کودکان به عهده کیست؟ پاسخ مشابهی دارند. آنها بر این عقیده‌اند که این امر یعنی آموزش کودکان امری دو جانبه است. برای مثال در مصاحبه شماره ۸ آمده است: " زمانی که کودک در مدرسه است آموزش به عهده مدرسه و نظام آموزشی است اما زمانی که به خانه می‌آید باید والدین و خانواده آموزش را به عهده بگیرند". والدینی که خود را همچون شریکی برای نظام آموزشی می‌دانند که یک وظیفه را تقسیم کرده و بخشی از آن وظیفه را خود به عهده می‌گیرند. مادری اظهار داشته است " تا زمانی که در مدرسه است وظیفه آموزش و پرورش است اما وقتی به خانه می‌آید من مسئولیت دارم نمی‌توانم به حال خودش ولش کنم". یا مادری می‌گوید " آموزش در خانه و آموزش در مدرسه هر دو کنار هم کامل می‌شوند نمی‌شود گفت این وظیفه فقط مال مدرسه است یا فقط مال خانه" (مصاحبه شماره ۱۰). یا مادری می‌گوید " آموزش ما و مدرسه امری متقابل است. هم خانواده و هم نظام آموزشی نقش دارند اما نقش نظام آموزشی پررنگتر است". (مصاحبه شماره ۸). یا این گفته که " آموزش بیشتر بر عهده آموزش و پرورش و معلم است ولی پدر و مادر نیز صددرصد باید در آن کار به کودکانشان کمک کنند" (مصاحبه شماره ۳). والدین بچه‌ها در آموزش برنامه‌های درسی، خود را کنار نمی‌کشند بلکه برای خود نیز نقشی قائل بوده و تکمیل این نقش را در کنار کار آموزش و پرورش می‌دانند. آنها خود را همچون شریکی می‌دانند که باید با کمک شریک دیگر کارشان را به سرانجام برسانند. منتقدان مبتدی: بسیاری از والدین با وجود همراهی با نظام آموزشی در آموزش کودکان، انتقاداتی را به نظام آموزشی به جهت اینکه آموزش کودکان وقت زیادی از آنها می‌گیرد، وارد می‌سازند. انتقاداتی همچون حجم زیاد دروس، تعداد زیاد دانش آموزان در کلاس، و از همه مهم‌تر، نبود وقت کافی برای بازی و رسیدگی به کارهای مورد علاقه کودکان. دقت نظر در این انتقادات روشن می‌سازد که همه این موارد بجا مطرح گشته و به خوبی از طرف والدین شناسایی شده‌اند. واژه منتقدان مبتدی به این جهت مطرح گردیده است که این انتقادات از سوی کسانی اعلام می‌شوند که متخصص مسائل آموزشی نبوده و در این زمینه تحصیلات آکادمیک ندارند. برای مثال یکی از والدین در مورد یادگیری و تمرین می‌گوید " اگر ایده‌ال فکر کنیم اصلا نباید در خانه درس بخواند. او باید در مدرسه یادبگیرد و فقط مقدار کمی تمرین در خانه انجام دهد نه اینکه دوباره درسهایش را از من یاد بگیرد" (مصاحبه شماره ۵). در این مورد والدین دیگری می‌گوید " اگر در مدرسه یاد بگیرد می‌تواند

خودش تکلیفش را در مدرسه انجام دهد، اصولاً هم باید همینطور باشد؛ یادگیری درس مال مدرسه است و انجام تکالیف آن درس مال خانه" (مصاحبه شماره ۲) یا یکی از والدین در مورد تعدد دروس و مطالب غیر ضروری اظهار می‌دارد " واقعا درسهایش زیاد است. بعضی چیزهایی را که یادش می‌دهم فکر می‌کنم غیر ضروری است. این همه درس آدم را کلافه می‌کند" (مصاحبه شماره ۲). یکی از والدین نیز در مورد تعداد زیاد دروس و رابطه آن با کارهای مورد علاقه و بازی کودکان می‌گوید "اگر درسهایش کم بود می‌توانست کلاسهای غیر درسی شرکت کند و فعالیت ها و ورزش هایی که خودش خودش علاقه داشت انجام دهد. اما چون درس هایش زیاد است نمی‌تواند به فعالیت های دیگر و کلاسهای غیر درسی وقت بگذارد" (مصاحبه شماره ۱).. یا یکی از والدین در مورد رابطه صرف وقت و روش تدریس از سوی معلم با شایستگی کودکان می‌گوید " معلم باید در مدرسه درست درس دهد. می‌بینی که معلم درس را ناقص ارائه می‌دهد مثلاً درس را توضیح می‌دهد و بعد بر اساس آن یک سوال حل می‌کند. یعنی وقت کمی می‌گذارد. بچه ای که زنگ و باهوش است با همان یک مسئله درس را یاد می‌گیرد ولی بچه ای که معمولی است باید در خانه هم به درشش رسیدگی شود. معلم باید برای این بچه ها وقت بیشتری بگذارد" (مصاحبه شماره ۶).

بحث و نتیجه گیری

در این پژوهش تجارب والدین درگیر در آموزش کودکان مورد بررسی قرار گرفت. یادآور می‌شویم که در پژوهش حاضر به هیچ وجه قصد نداریم در رابطه با درگیری والدین در آموزش کودکان خود به قضاوت و داوری بپردازیم؛ چرا که این امر در راستای اهداف این پژوهش نبوده و از حوصله ی نوشته حاضر خارج است. هدف آرایه یافته ها و تحلیل آنها به منظور بیان تجارب درگیری والدین است. همانطور که اشاره شد تجارب والدین شامل معلمان بی‌مزد، فراگیران پنهان، حامیان دلواپس، شرکا نظام آموزشی و منتقدان مبتدی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. حال به ذکر چند نکته اساسی می‌پردازیم. اولین مسئله مربوط می‌شود به نقش "معلم بی‌مزد" بودن والدین در آموزش کودکان خود. همانگونه که در یافته های تحقیق اشاره گردید والدین بنا به دلایلی بیشتر وقت خود را صرف آموزش و یاددهی برنامه درسی به کودکان خود می‌نمایند. به نظر می‌رسد این مسئله علاوه بر مزایای مختلف برای کودکان این والدین و نظام آموزشی در امر پیشرفت تحصیلی معایبی نیز به همراه داشته باشد. مسئله اول مربوط به کودکانی می‌شود که از این مزیت بی بهره اند. کودکانی که والدینشان نه سواد کافی برای یاددهی دروس به آنها را دارند و نه وقت کافی. مسایل بسیاری هم می‌تواند در این زمینه دخیل باشد. مسایل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. شاید منطقی باشد اگر بگوییم این کودکان در این شرایط به طور اجتناب‌ناپذیر دچار نوعی تبعیض می‌گردند. تبعیضی که نه تنها در حال بلکه در آینده کودکان نیز موثر بوده و نقش بسیار مهمی را ایفا خواهد نمود. علاوه بر این در این مورد والدین می‌توانند به عنوان نوعی مکمل برای مدارس و معلمان عمل کرده و عیوب و نواقص نظام آموزشی را پنهان کنند. برای روشن سازی بیشتر مطلب در این مورد بایستی این سوال را مطرح کرد که آیا اگر والدین از آموزش کودکان خود به یکباره دست بکشند، نتایج نمودارهای قبولی و مردودی و پیشرفت تحصیلی تغییری خواهند کرد و یا نه؟ آیا نظام آموزشی به اهدافی که در نظر دارد بدون مشارکت والدین می‌رسد یا نه؟ مسئله قابل توجه این است که آیا نظام آموزشی خود از اتکا به کمک والدین آگاه می‌باشد و کمک آنها را در ابتدای برنامه ریزی برای آموزش و طراحی برنامه های درسی در نظر می‌آورد یا اینکه نتایج به دست آمده را تنها نتیجه فعالیت های خود محسوب می‌کند؟

مسئله دیگر که نیاز به بحث و نقد دارد مسئله‌ی نقش " فراگیران پنهان" برای والدین می‌باشد. در برنامه های درسی که برای بچه ها طراحی می‌گردد، یادگیری والدین در نظر گرفته نمی‌شود. هیچ هدفی از برنامه های درسی برای یادگیری والدین تدوین نمی‌گردد ولی با این حال والدین در کنار کودکان خود به یادگیری برنامه های درسی می‌پردازند. چرا که بدون یادگیری برنامه درسی نمی‌توانند آن را به کودکان خود آموزش بدهند. بنابر این والدین بدون اینکه به طور رسمی جزء گروه های هدف برای یادگیری برنامه های درسی باشند، به فراگیرانی تبدیل می‌شوند که ناگزیر از یادگیری دروس کودکان خود

هستند. همه والدینی که در این تحقیق شرکت کردند منابع گوناگونی جهت یادگیری برنامه درسی انتخاب کرده اند. منابعی همچون کتب کمک آموزشی، اینترنت، کتابهای درسی حل شده سال های قبل و

همانگونه که در بخش یافته های تحقیق اشاره گردید، والدین به یک دلیل مهم به کودکان خود در آموزش برنامه درسی کمک می کنند و آن اینکه آنها نگران و دلواپس هستند. نگران آینده و پیشرفت تحصیلی آنها. این والدین اشاره دارند که چون احساس می کنند کودکان برنامه درسی را در مدرسه به خوبی یاد نمی گیرند، پس باید یکی به آنها کمک کنند و چه کسی بهتر از خود والدین. بسیاری از والدین عقیده دارند که باید کودکانشان بیشتر و بهتر یاد بگیرند تا از غافله همسالان خود عقب نمانند. این مسئله خود به خود به آینده کودکان گره خورده است. والدین درگیر حتی اظهار می دارند که بخاطر همین نگرانی ها و دلواپسی که دارند حتی خود را در انجام سایر امور زندگی محدود کرده و بیشتر تمرکزشان را بر آموزش کودکان می گذارند. آنها در این اینجا نقش "حامیان دلواپس" را می گیرند. مسئله ای که در اینجا به ذهن می رسد این است که والدین تا چه میزان بایستی خود را فدای چیزی نمایند که وظیفه نظام آموزشی است. آیا نظام آموزشی بایستی تا حدی به پیش برود که از کودکان گذشته و والدین و حتی سایر اعضای خانواده را به خود مشغول کند. زندگی خصوصی خانواده ها تا چه حد بایستی تحت تاثیر برنامه های درسی یک کودک باشد. به نظر می رسد در این مورد خانواده به جولانگاهی برای نظام آموزشی تبدیل می گردد تا بوسیله برنامه های درسی به زندگی شخصی خانواده نفوذ کرده و همه امورات آن حتی تفریحات و ارتباطات خانوادگی را تحت تاثیر زیاد خود قرار دهد.

در بخش دیگر یافته های تحقیق به نقش "شرکاء نظام آموزشی" والدین اشاره گردید. اکثر والدین اشاره داشتند که بدون کمک آنها آموزش کودکان کامل نمی گردد. جدا از بحث رضایت و نارضایتی والدین در امر مشارکت برای آموزش کودکان، والدین دلایلی را ذکر می کردند و اشاره داشتند که بدون کمک آنها نظام آموزشی توان آموزش خوب به کودکان را ندارند. برخی از والدین به ضعف نظام آموزشی اشاره کرده و خود را عاملی برای تکمیل آموزش کودکان می دانستند و برخی اعتقاد داشتند که آموزش کودکان امری متقابل میان نظام آموزشی و خانواده است که این دو در کنار هم به موفقیت می رسند. والدین در این زمینه به نوعی عمل می کنند که گویی شریکی برای نظام آموزشی در انجام یک وظیفه خاص هستند. با اینکه بسیاری از آنها از این عمل رضایت نداشتند اما آن را وظیفه خود می پنداشتند. وظیفه ای که بسیاری آن را نه از روی رضایت بلکه تنها از روی اجبار انجام می دهند و آن به دلیل هدف مشترکی است که با نظام آموزشی دارند و آن هدف چیزی نیست جز: یادگیری مطلوب برنامه درسی بوسیله کودکان.

یافته دیگر تحقیق نقش "منتقدان مبتدی" برای والدین می باشد. انتخاب این عنوان برای والدین به این دلیل بود که آنها بدون اینکه در زمینه آموزش و برنامه درسی تحصیلات آکادمیک داشته باشند، انتقاداتی را مطرح می کنند که هر کدام در جای خود مهم بوده و نیاز به تامل دارد. این انتقادات عبارتند از:

- ۱- نسبت زیاد دانش آموزان به معلمان: والدین اشاره داشتند که هر معلم وظیفه ی آموزش کودکان زیادی را بر عهده می گیرد و این امر باعث می گردد تا وی نتواند به خوبی به همه کودکان رسیدگی کند.
- ۲- حجم زیاد دروس: والدین اشاره می کنند که هر یک از درس های کودکان دارای حجم زیادی است که معلم نمی تواند وقت مطلوبی برای آنها بگذارد و این خود به نوعی باعث آموزش ناقص معلم و بطور متقابل یادگیری ناقص دانش آموز می گردد.
- ۳- تعدد دروس: بعضی از والدین اشاره می کنند که تعدادی از دروسی که در برنامه درسی گنجانده شده است از نظر آنها غیر ضروری است و نیازی به یادگیری آنها نیست.
- ۴- یادگیری در مدرسه و تمرین و انجام تکلیف در خانه: والدین درگیر در آموزش کودکان عقیده دارند که کودکان بایستی در مدرسه یاد بگیرند و تنها چیزی که نیاز است در خانه انجام گیرد، تمرین و انجام تکلیف آن هم بوسیله دانش آموز است.

۵- رابطه زمان آموزش معلم و توان دانش آموز: والدین اشاره دارند که با وقت کمی که معلم برای آموزش می گذارد فقط کودکانی به یادگیری مطلوب دست می یابند که دارای هوش و استعداد تحصیلی زیادی اند. در این حالت کودکانی که در موارد مذکور در حد متوسط و پایینی هستند نیاز به کمک والدین در خانه دارند. همانگونه که در ابتدای بحث ارائه گردید و با استناد به یافته های سایر تحقیقات انجام شده، درگیری والدین در آموزش کودکان نه تنها در پیشرفت تحصیلی بچه ها تاثیر می گذارد بلکه حتی دوره های بالاتر و آموزش عالی افراد را نیز تحت تاثیر قرار می دهد. اما جدا از این تاثیرات مثبت بایستی تاثیری که برنامه های درسی بر عملکرد و روابط درون خانواده می گذارند نیز به خوبی بررسی گردد. از سوی دیگر مشخص شود که خانواده های تا چه حد باید در امر آموزش کودکان درگیر شوند تا سایر امور خانوادگی مختل نشده و در جای خود انجام گیرند. آنچه از نتایج تحقیق برآمد این بود که این امر یعنی درگیری والدین حتی مسایلی همچون تفریح، روابط خانوادگی و ... را نیز تحت تاثیر خود قرار داده و توجه خانواده هایی که کودکانشان در حال تحصیل هستند را به خود مشغول می سازد.

منابع

۱. Schiro, Michail (۲۰۰۸) curriculum theory: conflicting visions and enduring concerns.
۲. H. J. Waleerg, "Families as Partners in Euucatinnal Pruuuctivity" Phi Delta Kaaaan ۶۵ (۱۹۸۴): ۳۹۷-۴۰۰.
۳. Hara, steven R, Burke, Daniel J (۱۹۹۸) Parent Involvement: The Key To Improved Student Achievement, Originally published in the School Community Journal, Vol. ۸, No. ۲, Fall/Winter ۱۹۹۸.
۴. Epstein, J. L. (۱۹۹۵). School/family/community partnerships: Caring for the children we share. Phi Delta Kappan, ۷۶(۹), ۷۰۱-۱۲.
۵. Hoover-Dempsey, Kathleen V, Sandler, Hovard M (۱۹۹۵) Parental involvement in childeren's education: why does it make a difference. Teachers college record volume ۹۷, number ۲, winter ۱۹۹۵.
۶. Michigan Department of education (۲۰۰۱) WHAT RESEARCH SAYS ABOUT PARENT INVOLVEMENT IN CHILDREN'S EDUCATION: In Re.atinn to Academic Achievem, decision making yardstick, ۲۰۰۱.
۷. Patrikakou, Evanthia N (۲۰۰۸) The Power of Parent Involvement: Evidence, Ideas, and Tools for Student Success. Center on Innovation & Improvement.